بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 16 بهمن 1395.

در مورد روایت ابی بصیر و تعارضش با روایت علی بن ابی حمزه بطائنی، با حاج آقا یک مقداری صحبت کردم یک مقداری بحث های حاج آقا فرمودند مناسب دانستم بعضی هایش را خدمت دوستان عرض کنم. البته بحث های اجمالی حاج آقا فرمودند یک سری چیز هایی که دارم نقل می کنم همه اش فرمایشات حاج آقا نیست ولی بعضی هایش مربوط به حاج آقا است. اینکه در روایت ابی بصیر داشت که اگر ورثه بخواهند قود و قصاص را انجام دهند، فلیس لهم ذلک حتی یضمن الدین للغرماء. خب ما این را حمل می کردیم به صورتی که امام المسلمین مبسوط الید نباشد یا زمینه به هر حال زکات انقدر نباشد که بتواند از سهم غارمین این را ادا کند. اینگونه حمل می کردند. حاج آقا یک وجه جمع دیگری را جمع بین این روایت و روایت علی بن ابی حمزه ذکر می کردند. ایشان می فرمودند که، البته من متن روایت علی بن ابی حمزه را نخواندم به طور کلی مضمونشان را عرض کردم خدمتشان این است که ممکن است متنش را می خواندم به این شکل نمی فرمودند. ولی حالا مطلبی که حاج آقا فرمودند این بود که ممکن است بگوییم که اصلا این دو تا با هم دیگر منافات ندارد. از یک طرف وظیفه ورثه باشد که تضمین کنند از یک طرف حاکم شرع هم از سهم غارمین بت واند آن را بپردازد. شبیه تعاقب ایدیه که دو نفر ضامن می شوند، اینها با هم دیگر منافات ندارد که اینکه گفته اند مثلا کسی که مال در نزدش تلف شده است ممکن است کسی که قبلا هم مال دستش بوده است یک مالی غصب شده است این مال غصبی دست شخص دیگری رسیده است همین جور یدا به ید به افراد مختلف گذشته است. حالا اگر گفتند کسی که مال در دستش تلف شده است ضامن است یک روایت دیگر می گوید که آن افراد دیگر ضامن هستند. ما جمع بین اینها کنیم بگوییم که هر دو ضامن هستند هر کدامشان به قسمتی از ضامن ها اشاره کرده است و یک نوع جمع عرفی به این جهت که بگوییم هم امام از اصل مال این را می دهد و هم ورثه لازم است اینها تضمین کنند. اینگونه جمع عرفی کنیم. حالا من یکی دو تا نکته اینجا در توضیح فرمایش حاج آقا عرض کنم ممکن است یک ان قلتی اینجا مطرح کنید آن این است که فرض این است که وظیفه ورثه این است که ضامن شوند قبل از قود. جمع عرفی اینگونه، حالا قبل از آن این نکته را ادامه دهم که نتیجه بحث این است که اگر امام علیه السلام بسط ید داشت و امکانات وجود داشت و پرداخت کرد خب پرداخت شده است دیگر ذمه ورثه هم از بین می رود چون آنها ضامن بودند که دین را ادا کنند امام علیه السلام وقتی دین را پرداخت دیگر ذمه آنها هم فارغ می شود اگر نه ادا نکرد ورثه لازم است که ادا کنند. بنابراین نتیجه اش اینگونه می شود.

خب در توضیح این فرمایش ابتدا یک اشکالی اینجا ممکن است مطرح شود که آن این است که در این جمع مفروض گرفته شده است که وظیفه ورثه این است که ضامن شوند. لازمه ضمان بنا بر قول شیعه که می گویند ضمان نقل ذمّه است نه ذمّ ذمه الی ذمه. این است که ذمه ورثه مشغول شود. ببینید من یک توضیحی عرض کنم که ما یک بحث ضمان داریم که در ضمان یک کسی ضامن دین یک نفر می شود. یک ضامن داریم یک مضمون له داریم و یک مضمون عنه. مضمون له صاحب دین است. مضمون عنه من علیه الدین است من علیه الحق است. قبل از ضمان ذمه من علیه الحق مشغول بوده است بنابر قول شیعه ضمان انتقال دین از ذمه مضمون عنه است به ذمه ضامن. اینجا فرض این است که میّت علیه الحق هست. وقتی ورثه ضامن می شوند، با ضامن شدن ورثه، ذمّه میت فارغ می شود. ذمّه ورثه مشغول می شود. وقتی ذمّه ورثه مشغول شد، ممکن است ورثه پول داشته باشند سهم غارمین مال کسانی هست که دین دارند و از ادا دینشان عاجز هستند. کسانی که دین به گردنشان هست. اگر ما می گفتیم که این دین هنوز به عهده میّت هست خب فرض این است که میّت پولی ندارد که بشود از آن پول ذمه اش را فارغ و بری کرد. ولی فرض این است که ورثه ضامن شده اند. وقتی ورثه ضامن شده اند، ذمّه ورثه مشغول شده است. غارم، می شود ورثه. وقتی غارم شدند ورثه، باید خود ورثه را حساب کرد که پول دارند یا ندارند. ممکن است ورثه پول داشته باشند یا نداشته باشند. این است که در روایت به طور مطلق حکم کرده است که امام علیه السلام از سهم غارمین می پردازد، معنایش این است که ذمه میت هنوز فارغ نشده است. ذمّه میت که فارغ نشده است منافات دارد با ضمان ورثه. ضمان ورثه لازمه اش فراغ ذمّه مضمون عنه است از دین. خب این اشکال مطلب. در پاسخ این اشکال چند جور ممکن است پاسخ داده شود. یک پاسخش این است که اولا این مبتنی بر این است که ما ضمان را در این روایت همان ضمان اصطلاحی معنا کنیم. خب این بحثی است که عرض کردم باید بحث کنیم که آیا ضمان در این روایت همان ضمان اصطلاحی است یا ضمان غیر اصطلاحی که در موردش بحث خواهیم کرد. این یک مرحله. مرحله دوم اینکه خب حالا فرض کردیم که اینجا ضمان، ضمان اصطلاحی است. اینکه سهم غارمین فقط اختصاص داشته باشد به کسی که مالی نداشته باشد. خب این اطلاقات ادله غارمین این را اقتضا می کند. یعنی ادله غارمین می گوید که غارمین مال کسی است که دینی به گردنشان هست و نمی توانند ادا کنند. ما بگوییم که نه از ادله اقتضا کند که کسی که قبلا هم دین به گردنش بوده است ولو الآن یک کسی دیگر موظّف هست دین او را بپردازد، امام علیه السلام بتواند از این غارمین که ابتدائا غارم بوده اند، از آنها هم بتواند بپردازد. اشکال عقلی که ندارد که بگوییم غارم مال کسی نیست که بالفعل غارم باشد. کسی که بدوا هم غارم باشد. الآن کسی دیگر عهده دار ادای دین آن هم شده است غارمین آن را هم شامل شود. من کان له دین و لم یکن له مالٌ. این را هم غارمین بگیرد اشکالی که ندارد. فوقش این است که خلاف ظاهر غارمین است. شما می گویید که غارمین ظهور در این دارد غارم بالفعل. خب عیب ندارد اگر روایت گفته باشد که اینجا مراد از غارمین اعم است. از غارم بالفعل یا غارم بالقوه. اشکالی که ندارد. پس بنابراین چه مانعی دارد که ما ملتزم شویم و به این پایبند شویم. البته این جواب ممکن است ما بگوییم که ما در واقع این جواب تام نیست. چون در واقع ما اگر روایت قطعی داشتیم برای این مطلب که امام علیه السلام از سهم غارمین می پردازد خوب بود به آن ملتزم می شدیم. فرض این است که از باب جمع عرفی می خواهیم ملتزم شویم. با جمع عرفی کاری کنیم که یک روایت آیه قرآن که در مورد غارمین هست را هم به خلاف ظاهر حمل کنیم. بگوییم مراد از غارم، اعم از غارم بالفعل و من کان غارما است. این جمع عرفی نیست. جمع عرفی جایی است که دیگر یک تصرف دیگر نخواهد. اینجا چون بحث جمع عرفی است بنابراین به آن طریق نباید آن را پاسخ داد. خب این هم جواب دوم. به نظر جواب دوم تام به نظر نمی رسد. یک جواب سومی اینجا هست آن این است که در بحث ضمان یک بحثی است که آیا اگر ضامن دین مضمون عنه را ادا کرد می تواند به مضمون عنه مراجعه کند و این دینی که ادا کرده است را از او بخواهد یا خیر؟ خب این را گفته اند فقها فرموده اند که اگر به دستور مضمون عنه این صادر شده باشد، مانعی ندارد می تواند مراجعه کند. اگر نه، ضمان تبرعی باشد ضامن تبرعی حق مراجعه ندارد. این را حالا داشته باشید. اینجا مضمون عنه ما از دنیا رفته است خدا بیامرزد او را. خودش که نیست که رضایت بدهد. ما بگوییم که از روایت استفاده می شود که امام علیه السلام که ولایت دارد بر میّت در واقع جانشین میّت هست، اذن داده است برای اینکه اشخاص از جانب مضمون عنه ضمان بدهند. اذن ولی مضمون عنه هم به منزله اذن خود مضمون عنه است. ما از این روایت این برداشت کنیم که اینجا مضمون عنه، به توسط اذن امام علیه السلام کأنه خودش رضایت داده است. وقتی رضایت داد، ضامن می تواند حق دارد مراجعه کند به مضمون عنه که میّت است. برای گرفتن دینش. می گوید من دین تو را ادا کردم ای مضمون عنه چیز من را بده. بنابراین ضامن اینجا ذی حق می شود نسبت به مضمون عنه که میت است. این میت که نمی تواند ادا کند از سهم غارمین الآن پرداخت می شود. یعنی سهم غارمین در مرحله بعد از ادا یعنی وقتی ورثه آمدند دین او را ادا کردند بعد از ادا دین حق دارند بروند از امام علیه السلام بپردازند. حالا ممکن است در این صورتی که این ضامن ها حق دارند بعد از پرداخت از امام علیه السلام مطالبه کنند، امام علیه السلام گفته باشد که حالا لازم نیست بپردازید. حالا چه شما بپردازید من مستقیما به شما می دهم. یعنی مستقیم به آن به اصطلاح پیز پرداخت می کنم. هیچج پیز غریبی نیست اولا ممکن است اینکه امام علیه السلام می گوید از سهم غارمین می پردازد یعنی بعد از اینکه ورثه رفتند دین آن میت را فارغ کردند می توانند بروند از امام علیه السلام از سهم غارمین مطالبه کنند. این یک تصویر که بگوییم اینکه امام علیه السلام از سهم غارمین می پردازد، امام از سهم غارمین نه اینکه دین آن میت را می پردازد در واقع آن چیزی که به خاطر دین آن ورثه می توانند از میت ادا کنند آن را می توانند بروند و از امام بگیرند. آن که دیگر مشکلی در سهم غارمین ندارد. یک جور دیگر اینکه بگوییم نه، حالا مانعی ندارد تعبدا شارع بگوید که شما اگر ایها الورثه می رفتید پرداخت می کردید می توانستید بیایید از من بگیرید. خب من حالا مستقیم می آیم به شما می دهم. اشکالی ندارد که آن چیزی که اگر پرداخت می کردند حق داشتند که مطالبه کنند. امام علیه السلام بگوید که من مستقیم این را پرداخت می کنم که دیگر شما نروید پرداخت کنید بعد بیایید از من بگیرید. بالاخره نهایتا که قرار ضمان از سهم غارمین است حالا چه ورثه بروند اول دین میت را ادا کنند بعد از امام علیه السلام مطالبه کنند روایت می گوید که نه، خود امام علیه السلام می بیند که آخر کار که باید این پول را از سهم غارمین بپردازد مستقیم می گوید که من دین میت را ادا کنم که دیگر ادا کردن این باعث نشود که یک بار چرا اول به ورثه بگوید ادا کنید بعد بیایند از امام علیه السلام بگیرند یعنی مطلبی نیست که خلاف ارتکاز باشد. اگر امام علیه السلام اجازه داده باشد یعنی حکم شرعی این باشد که امام علیه السلام مستقیما این مال را از سهم غارمین بپردازد چون اگر هم ورثه بخواهند دین میت را ادا کنند آخرش می آیند و از امام علیه السلام می گیرند از سهم غارمین. بگوییم در اینجا سهم غارمین آن چیزی که نهایتا سهم غارمین می شود قبل از آن هم امام علیه السلام بتواند بپردازد. این دیگر هیچ استغرابی ندارد. بگوییم سهم غارمین مربوط به کسی است که یا بالفعل غارم است یا اگر بپردازد غارم می شود. یعنی به هر حال وقتی قرار است سر انجام از سهم غارمین این پرداخت شود امام علیه السلام می گوید که ما مستقیم دین آن میت را ادا می کنیم تا دین میت آن را به مضمون له می دهیم. وقتی دین را به مضمون له دادیم دیگر ورثه نمی آیند که از ما مطالبه کنند. چرا یک مقدار دور دهن چرخیدن باشد؟ شارع مقدس حقی را در سهم غارمین قرار داده باشد تا اینکه نهایتا از سهم غارمین نخواهد خارج شود. این دیگر هیچ غرابتی ندارد. بنابراین عرض می کنم رو این توجیهی که عرض کردیم هیچ مانعی ندارد که ما بگوییم امام علیه السلام از سهم غارمین می تواند دین میت را ادا کند. حالا ما یک وجه جمع دیگری ذکر می کردیم این وجه جمعی که از حاج آقا ذکر کردیم هم یک وجه جمعی است. نتیجه این دو وجه جمع خیلی فرقی ندارد. نتیجه هر دو این است که اگر امام علیه السلام پرداخت نکرد یا به جهت عدم بسط ید یا به جهت وجود زکات به مقدار کافی به مقداری که بتواند از سهم غارمین این را ادا کند، ورثه باید ادا کنند. و علی أی تقدیر ذمه ورثه هم در این صورتی که امام علیه السلام پرداخت نمی کند، در آن صورت باید ضمان ضامن شوند و امثال اینها. ما عمدتا همین صورت را می خواهیم بگوییم یعنی عمده مسئله مورد بحث ما صورتی نیست که امام علیه السلام، چون محل کلام ما عصر غیبت است که امام علیه السلام بسط ید ندارد یا در صورتی است که به هر حال پرداخت نشود. در این صورتی که پرداخت نشود یعنی چه فرمایش حاج آقا را بگوییم چه عرض ما را علی أی تقدیر اگر امام بپردازد یا حکومت اسلامی به جای امام بپردازد ما هم میگوییم که لازم نیست که ورثه بپردازد چون امام پرداخته است. خود مؤدی زکات بپردازد در واقع امام علیه السلام

سؤال

پاسخ: حالا نه آن را بگوییم که باید بدهد به حاکم و حاکم زکات را چیز کند خود مؤدی زکات مستقیم نمی تواند. آن مهم نیست نمی خواهم وارد بحث چیز شوم که آیا اشخاص خودشان مستقیما حق دارند به غارمین بدهند یا خیر. فرض کنیم که در ظرفی که به هر حال از زکات این پرداخت نشود. عمده این است که در جایی که از زکات این پرداخت نشود بر ورثه لازم است که این را پرداخت کنند. این مقدارش در هر دو وجه جمع مشترک است عمدتا محل کلام این صورت است. این است که خیلی تفاوت در ثمره عملی بین وجهی که ما عرض می کردیم و وجهی که حاج آقا می فرماید وجود ندارد. این محصّل این مقدار بحث. این یک نکته.

با حاج آقا صحبت می کردم در مورد این علی بن ابی حمزه که خب ما عرض کردیم ما دو تقریب برای اثبات وثاقت علی بن ابی حمزه در این روایت مطرح می کردیم. یک تقریب این بود که می گفتیم که محمد بن اسلم قبل از وقف از علی بن ابی حمزه اخذ کرده است. خب آن تقریب درستی است و تقریب عامی است که در همه جا به آن ملتزم هستیم و بحثی نیست. یک تقریب دیگری مطرح کردیم که آن این است که ممکن است ما بگوییم محمد بن اسلم شاید بعد از وقف از علی بن ابی حمزه اخذ کرده باشد. ما می گفتیم که با استصحاب بقاء وثاقت علی بن ابی حمزه نسبت به اموری که غیر مربوط به وقف است، ما وثاقت فی الجمله علی بن ابی حمزه را وثاقت در غیر امور مربوط به مذهبش را اثبات کنیم و همین مقدار کافی است برای اثبات وثاقت علی بن ابی حمزه. این

سؤال:

پاسخ: نه در اشخاص دیگر هم می شود این بحث خاصی نیست بحث عامی است. به خصوص در مورد بعضی موارد که بحث واقفی بودن راوی مطرح است. مثلا حسین بن سعید عن القاسم بن محمد الجوهری عن علی بن ابی حمزه البطائنی عن ابی بصیر. این سند یکی از پرتکرار ترین سند های تهذیب است. و در کافی و اینها هم هست خیلی سند پر تکراری است. در مورد قاسم بن محمد الجوهری بعضی ها گفته اند که قیل بکونه واقفیا یا واقفی بودنش مطرح است و حالا در رجال شیخ در باب اصحاب الکاظم به عنوان واقفی معرفی شده است و امثال اینها. یک موقعی است که ما واقفی بودن این را قبول نمی کنیم که خب این یک حرفی. آیا با پذیرش واقفی بودن قاسم بن محمد جوهری می شود روایت های قاسم بن محمد جوهری عن علی بن ابی حمزه را تصحیح کرد. یک موقعی ما به طور کلی می گوییم قاسم بن محمد جوهری از علی بن ابی حمزه بعد از وقفش هم اخذ کرده باشد ما از باب اکثار روایت قاسم بن محمد جوهری و امثال اینها، وثاقت علی بن ابی حمزه را بعد از وقف اثبات کنیم که عقیده حاجی نوری این است. آن یک بیان است. حالا بیان درست است یا نادرست است را کاری ندارم. ولی ما می خواستیم یک بیان دیگری ذکر کنیم منهای بحث اکثار روایت و امثال این حرف ها. بگوییم نه، علی بن ابی حمزه بطائنی، قبل از شهادت امام کاظم علیه السلام و قبل از پیدایش داستان وقف و اینها، قبل از آن قطعا ثقه بوده است به خاطر شواهدی که بر وثاقت قبلی اش ما داریم وکالت امام علیه السلام و اینها شاهد بر این است که در آن زمان ثقه بوده است. این وثاقت ما نمی دانیم آیا در امور مربوط به غیر مذهب باقی بوده است یا نبوده است استصحاب بقاء وثاقت کنیم در غیر امور مربوط به مذهب. ایا این استصحاب صحیح هست یا نیست؟ حاج آقا اشاره می فرمودند که آن وثاقتی که قبلا بوده است، وثاقت مطلقه بوده است. وثاقتی که ما الآن می خواهیم اثبات کنیم وثاقت مقیده است. و این در واقع استصحاب کلی قسم ثالث است. آن که وثاقتی که قبلا بوده است از بین رفته است این وثاقت که الآن می خواهیم اثبات کنیم وثاقت دیگری است. ما قبلا تقریبی که داشتیم در واقع مبتنی بر این بحث بود که وثاقت را انحلالی در نظر بگیریم. بگوییم وثاقت انحلالی است. وثاقت در امور مذهب خودش یک وثاقت است و در امور غیر مذهب یک وثاقت دیگری است. این جا یک سری بحث های دقیقی وجود دارد که آیا وثاقت را می توانیم انحلالی بگیریم یا وثاقت را باید وثاقت واحد بگیریم و اثلا مدار در انحلال و عدم انحلال وثاقت چیست؟ اینجاها چطوری است این را باید یک وثاقت باشد یا دو وثاقت باشد امثال اینها یک ان قلت و قلت هایی دارد که اصلا انحلال در این جور امور به چه مداری می توانیم ما مشی کنیم؟ این است که با حاج آقا صحبت می کردم نفرمودند که آن، یک مقداری با تردید می گفتند که بگوییم آن وثاقت قبلی وثاقت مطلقه است الآن وثاقت مقیّده است می شود یا نمی شود به صورت تردید مطرح می کردند یک موقعی ممکن است منشأ تردید این باشد که در اینکه آیا آن وثاقت سابق را ما انحلالی فرض کنیم یا نکنیم و امثال اینها این یک ان قلت و قلت هایی دارد و اصلا در جایی که ما شک کنیم که آن وثاقت انحلالی است یا عدم انحلالی است حکمش چیست؟ اینها همه اش بحث های جدی دارد که نمی خواهم وارد بحث هایش بشوم بحث های یک مقداری پیچیده ای است که حالا باعث می شود که یک مقداری این بحث را با ابهامات مواجه کند. باشد حالا یک موقعی تفسیرش در بحث اینکه انحلال در این جور موارد را چگونه باید قائل شد.

سؤال:

پاسخ: استصحاب وثاقت در کلام حاج آقا هست؟ آن را من نمی دانم. اگر هم آن باشد اشکالی است که اخیرا ایشان مطرح فرموده اند در مورد استصحاب وثاقت.

عرض کنم خدمت شما من حالا، یعنی خلاصه یک بحث صغروی است یعنی اینجا می شود استصحاب وثاقت کرد به خاطر همین شبهاتی که اینجا هست که آیا اصلا وثاقت یک امر وحدانی است؟ اگر امر وحدانی باشد وثاقت مطلق با وثاقت مقید دو وثاقت است. استصحاب می شود کلی قسم ثالث. اگر نه، گفتیم که انحلالی است، یا گفتیم شک در انحلالی بودن هم داشته باشیم، حکم انحلال بار می شود اینجا همین مقدار کافی است که احتمال بدهیم که همان وثاقت یک باقی هست و امثال اینها این شکش هم کافی است خب اینجا ممکن است بگوییم که استصحاب می شود کرد. بستگی به این مبانی انحلال و عدم انحلال و صورت شکش چطوری حکم را مشی کنیم. ولی یک نکته دیگری می خواهم الآن عرض کنم که آن این است که من خدمت حاج آقا عرض کردم که ما ممکن است اینجا یک اشکال دیگری مطرح کنیم آن این است که اصلا وثاقت محدوده، دلیل بر حجّیتش چیست؟ دلیل بر اعتبار رواثات ثقه محدود چیست؟ حاج آقا فرمودند که اگر ما بنا عقلا قائل شویم، بنا عقلا اقتضا می کند که همین وثاقت معدوده کفایت کند. چون آن چیزی که بناء عقلا هست وثاقت مطلقه در آن شرط نیست. ولی اگر نه، ما ادله حجیت خبر را با به تعبّد شرعی بدانیم که خود حاج آقا هم عقیده شان این است مشکل است که ما این وثاقت محدوده را قائل شویم. حالا من اینگونه بیان حاج آقا را عرض می کنم که

سؤال:

پاسخ: نه فرض این است که اطمینان نداریم. اطمینان که حجت است.

سؤال:

پاسخ: بله باید اطمینان داشته باشد آدم که این وثاقت محدوده کفایت می کند. اگر بنا عقلا بر اصل حجیت خبر ثقه باشد، آن حجیتش فرقی بین وثاقت مطلقه و محدوده نیست. چون وثاقت در این دایره خاص باید مهم باشد. حالا در امور مربوط به مذهب ثقه باشد یا نباشد، آن نکته ای که حالا این را می خواهم توضیح دهم الآن. ما اینگونه ممکن است بگوییم که اگر دلیل حجیت خبر طریقیت باشد. حالا چه به جهت اینکه می گوییم عقلا حجت می دانند به ملاک طریقیت یا شرع مقدس حجت می داند به ملاک طریقیت. ملاک اگر ملاک طریقیت باشد، آن که مطرح است وثاقت مطلقه نمی خواهند. وثاقت در امور مربوط به این خبر می خواهیم. همین وثاقت محدوده کفایت می کند ولی اگر احتمالش هم بدهیم که ادله حجیت خبر به جهت صرفا چیز نیست طریقیت نیست. جهت موضوعیت هم دخالت دارد. شارع مقدس می خواهد ثقه ترویج شود. ممکن است شارع آن کسی که ثقه علی وجه الاطلاق است می خواهد ترویج شود. کسی که از بعضی جهات دارد دروغ می گوید در جهت مذهب دارد دروغ می گوید آن نمی خواهد ترویج شود. ما نمی توانیم اثبات کنیم اعتبار قول ثقه محدود را. بنابراین با توجه به این نکته مشکل کبروی اما در اینجا داریم. یعنی آن بیانی که مرحوم حاجی نوری اثبات می خواهد بکند که این اشکال به کلام مرحوم حاجی نوری هم وارد می شود. مرحوم حاجی نوری می گوید وثاقت در غیر امور مربوط به مذهب را بر علی بن ابی حمزه ما اثبات می کنیم. این خب حالا آن را حالا ما استصحاب می خواستیم اثبات کنیم که گفتیم آن اشکالات را دارد. بیان حاجی نوری به استصحاب ربطی نداشت با مثلا اکثار روایت حسین بن سعید، اکثار روایت بزرگان از علی بن ابی حمزه، وثاقت محدوده را می خواست اثبات کند. اگر آن را اثبات کنیم مشکل کبروی داریم. ما دلیل بر اعتبار وثاقت محدوده نداریم

سؤال:

پاسخ: نه آن یک بحث دیگر است. نه نه فعلا منهای چیز داریم مشی می کنیم. منهای کلام شیخ طوسی داریم مشی می کنیم. آن که هست اگر روی آن بحث باشد، این روایت در حکم روایت موثقه می شود. حالا منهای این بحث. اگر ما ادله اولیه حجیت خبر را بخواهیم ملتزم شویم، بحث هایش این است. بنابر این

سؤال:

پاسخ: نه حالا لازم نیست که انحلال هم داشته باشیم. بحث انحلال و امثال اینها ادله استصحاب می خواست آن را تمام کند ولی نه ادله استصحاب. فرض کنید حاجی نوری عقیده اش این است که چون قاسم بن محمد جوهری، ایشان حالا آن بیانی که شیخ بهایی دارد که می گوید که از علی بن ابی حمزه طایفه قبل از وقف اخذ کرده اند آن را قبول ندارد. می گوید که به آن سبک نیست. می گوید که طایفه بعد از وقف هم از علی بن ابی حمزه اخذ می کردند. ایشان می گوید از اکثار روایت طایفه نسبت به علی بن ابی حمزه استفاده می شود که علی بن ابی حمزه را بعد از وقف هم معتبر می دانستند در غیر امور مربوط به مذهب. خب بحث این است که اگر ما این را قائل شویم، بحث کبروی اش را باید ضمیمه کنیم که ادله حجیت خبر چگونه شامل می شود. البته ممکن است حاجی نوری جواب دهد که مثلا ما بناء عقلا قائل هستیم برای حجیت خبر واحد دیگر آن بحث های کبروی اش را باید اینجا ما بکنیم که دلیل بر حجیت وثاقت محدوده چیست. البته ما با توجه به شهادت شیخ طوسی بر مورد حجیت اخبار موثقه اخبار موثقه را با آن دو شرط حجت می دانیم. به شرطی که با اخبار امامی معارض نباشد با روایات امامی معارض نباشد با فتاوای امامی معارض نباشد ولی به هر حال این بحث های کبروی را هم باید اینجا مطرح کنیم که دلیل بر حجیت

سؤال:

پاسخ: به بنای متشرعه. شیخ طوسی قائل به بنای متشرعه است ما می گوییم ادله حجیت خبر، ادعای شیخ طوسی نسبت به بنا متشرعه را شامل می شود. حالا بحثش را نمی خواهم الآن بحث کنم. غرض من این بحث است که ما علاوه بر اینکه صغرویا باید بحث کنیم که آیا امثال علی بن ابی حمزه بعد از وقفشان وثاقت محدوده داشتند یا نداشتند، بحث کبروی اش هم لازم است. بحث کبروی که آیا این وثاقت محدوده، وثاقت در غیر امور مربوط به وقف، این وثاقت محدوده کفایت می کند یا نمی کند.

سؤال:

پاسخ: نه، در مورد علی بن ابی حمزه و امثال اینها را می گوید که حجت است.

سؤال:

پاسخ: بله بله به این تکه اش. به همین تکه اش است. ایشان در مورد علی بن ابی حمزه، فکر کنم تصریح هم دارد در چیزش می گوید علی بن ابی حمزه بطائنی و اینها را هم طایفه روایاتش را قبول کرده اند و اینها. بنابراین عرض من این است که یک مراحل جدیدی از بحث هم باید به آن بحث های سابق اضافه کنیم اینکه آیا استصحاب اینجا چقدر می تواند اثبات وثاقت محدوده کند و بحث کبروی ادله اعتبار قول ثقه محدود را هم باید ضمیمه کنیم تا تقریب دوم ما تکمیل شود.

سؤال:

پاسخ: نه یقین نداشتیم. اگر ما قائل به انحلال نباشیم یقین نداشتیم. یقین به وثاقت مطلقه داشتیم. اگر قائل به انحلال باشیم بله همین جور است. یعنی باید آن بحث انحلال را بکنیم دیگر.

سؤال:

پاسخ: یک تصویر بحث این است که آن وثاقت از چه ناشی می شود. اگر ما گفتیم که آن وثاقت ناشی از عدالت باشد که عدالت امر وحدانی است، انحلال و عدم انحلال بستگی دارد به منشأ آن. اجمال بحثش این است که انحلال و عدم انحلال به منشأ آن. اگر منشأ وحدانی باید داشته باشد منحل نمی شوند. منشأ متعدد داشته باشد منحل می شوند. این اجمال بحثش است. تفصیلش در جای خودش.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد